نوگرایی در اجتهاد

مصطفی حسینی طباطبائی

در روزگاری که نزد حکیم محقّق و اصولی مدقّق آیت الله میرزا احمد آشتیانی (قُدِّسَ سِرُّه) افتخار تلمّذ داشتم، آن مرحوم از پدرش نقل می‌کرد که استاد وی شیخ مرتضی انصاری (ره) با آن همه تضلّع در اصول و تبحّر در فقه، بر منبر افاده و تدریس می‌گفت: وفَّقَنَااللهُ لِلاِجْتِهادِ الَّذی هُوَ أشدُّ مِنْ طولِ الجِهاد! «خداوند، ما را به اجتهاد در احکام دین که از طول جهاد دشوارتر است موفق فرماید»! این سخن را شیخ انصاری به هنگامی می‌گفت که با دشواریهای روزگار ما روبرو نبود و در برابر این همه تحوّلات اجتماعی و پیدایش موضوعات تازه، قرار نداشت و مهمتر آنکه حلّ مشکلات شرعیِ دولت را (همچون مجتهدان زمان ما) بر عهده نگرفته بود. در چنین احوالی معلوم است که به سادگی نمی‌توان گره از معضلات اجتماعی گشود و تنها با

خواندن کتاب صلوٰة وصوم و عِتْق و ظِهار... نتوان خود را مجتهد مطلق پنداشت.

باید تحقیق کرد چه حادثه‌ای رخ داده که فقهای ما به نوگرایی در اجتهاد نیازمندند و چرا نباید به کتب قدیمی فقه بسنده کرد؟ شاید برخی گمان برند «قبض و بسطی» که به دلیل گسترش علوم بشری در فهم احکام شریعت پیدا می‌شود، نوگرایی در اجتهاد و تجدید نظر در متون فقهی را ایجاب می‌کند، ولی این گمان چندان موجّه نیست زیرا بسیاری از فتاوای مجتهدان با وجود گسترش علوم، ثابت مانده و مثلاً" چهارده قرن است که همه اتفّاق دارند: «ازدواج با دو خواهر در یک زمان حرام است» و «به زنی که سه طلاقه شده، به اصطلاح فقهی نتوان رجوع کرد» و « خیار غبن و تدلیس ... در معاملات جریان دارد» و «قصاص با قبول خونبها، رفع می‌شود» و از این قبیل مسائل. در احکام اختلافی نیز تنها گسترش علوم بشری را نمی‌توان مؤثّر دانست بلکه استعداد ذاتی برای فهم سخن شارع و درجات دقّت فقهاء و اختلاف متون روایات و ابهام در پاره‌ای از متون روایی هم بسیار موثّر بوده است.

به نظر اینجانب، تمدّن جدید دو امر مهم را در برابر فقه اسلامی قرار داده که فقهاء را به نوگرایی در اجتهاد ملزم می‌کند. اوّل آنکه موضوعات تازه‌ای را پدید آورده که احکام جدیدی را می‌طلبند. دهها موضوع همچون:« حقّ تألیف»، «تلقیح مصنوعی»، «پیوند اعضای مُرده به زنده»، «بیمه»، «بانکداری»، «گمرک» و جز اینها پدید آمده که در فقه قدیم مطرح نبوده است. مسلمانان برای اینگونه موضوعات، از فقهاء پاسخ می‌خواهند و ما در این موارد بیش از آنکه به کتاب لُمعه و شرائع و حدائق و امثال آنها نیازمند باشیم، به «قواعد فقه» نیاز داریم تا در پرتو آن قواعد کلّی و متین، مانند قاعدهٔ تسلیط و لاضَرَر و یَد و لاحَرَج و... که از کتاب و سنّت استنباط

می‌شود، پاسخگوی موضوعات جدید باشیم. دوم آنکه تمدّن تازه، چهرهٔ پاره‌ای از موضوعات قدیمی را دگرگون کرده و از آنها صورتی نوین پرداخته است و چون احکام، متناسب با موضوعاتند از این رو نمی‌توان احکام قدیمی را بر موضوعات تازه حمل کرد. مثلا" پیکرسازی و نگارگری که در صدر اسلام در خدمت شرک و بت پرستی بود، امروز جنبهٔ «هنری» پیدا کرده و اهدافش دگرگون شده و معلوم نیست که بتوان احکام دیرینه (حرمت ساختن و پرداختن و خرید و فروش...) را دربارهٔ آن دو جاری دانست یا تقطیع پیکر میّت که در قدیم به عنوان «مُثْله» حرام بود، امروز با صورت تشریح پزشکی، عنوان مثله را از دست داده است؛ زیرا در مثله، اهانت به جسد مُرده و انتقام جویی از او، اعتبار می‌شود و در تشریح میّت چنان نیّتی در کار نیست بلکه قصد شناخت بیماری و نجات جان انسانها را دارند و این موضوع جدیدی است که با مثله تفاوت می‌کند.

چنانکه گفتیم مسائل متعدّدی راجع به دولت و بنیادهای اجتماعی و غیره پدید آمده که پاره‌ای از آنها با قواعد کلی فقه قابل تطبیق و حل است و برای برخی دیگر، نص یا قاعده‌ای در شرع نمی‌یابیم. در مذاهب اهل سنّت مشکل اخیر بدین صورت حل شده است که آورده‌اند پیامبر گرامی اسلام (ص) هنگامی که صحابی مشهور مَعاذ جَبَل را برای قضاوت به یمن می‌فرستاد، بدو فرمود: اگر با حادثه‌ای روبرو شدی که لازم بود درباره‌اش داوری کنی، بر چه مبنایی حکم خواهی کرد؟ معاذ گفت: بنابر کتاب خدا حکم خواهم کرد. پیامبر اکرم(ص) پرسید: اگر حکم آن موضوع را در کتاب خدا نیافتی، چه خواهی کرد؟ معاذ گفت: بنابر سنّت رسول خدا حکم می‌کنم. پیامبر فرمود: اگر حکم آن را در سنّت نیافتی چه می‌کنی؟ معاذ گفت: أَجْتَهِدُ رَأیی! یعنی: « می‌کوشم رأیی از خود بدست آورم». پیامبر اکرم (ص)

فرمود: الحَمدُللّهِ الَّذی وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللهِ لِما یُحِبُّهُ اللهُ و رَسولُه[1]. « خدای را سپاس که فرستادهٔ رسولش را بدانچه خدا و رسول وی دوست دارند، موفّق فرمود» و با این سخن، رضایت خود را از کوشش عقلی معاذ برای بدست آوردن رأی و فتویٰ (در جایی که نصّی در کتاب و سنت دیده نمی‌شود) اعلام داشت. این روایت مبنای «مصالح مُرسله» در فقه اهل سنّت (به ویژه مذهب مالک) شمرده می‌شود یعنی فقیه و مجتهد می‌تواند با فقدان نص، به پیگیری از مصالح امور بپردازد و با رعایت مصلحت، حکم شرعی را اظهارکند. در فقه شیعهٔ امامیّه که قیاس مستنبط العلّه و استحسان و مصالح مرسله را معتبر نمی‌شمارند، عقل را (پس ازکتاب و سنت و اجماع) حجّت می‌دانند ولی عقل هم در جایی که دیگر مبانی استنباط خاموش‌اند، جز مصلحت جوبی برای صدور حکم چه می‌تواند بکند؟ پس اگر انصاف را در نظر گیریم در این مقام فقهای امامیّه و اهل سنّت به یک نتیجه می‌رسند چنانکه امام راحل نیز به تشکیل «مجلس تشخیص مصلحت » دستور داد آن هم در جایی که «شورای نگهبان» رأی شرعی را اعلام می‌داشت، در صورتی که فقهای سنّی هنگامی به رعایت مصلحت ملزم می‌شوند که نصّ شرعی وجود نداشته باشد.

پس «عقل» به اتّفاق آراء در مواردی که نصّ شرعی در میان نیست، حق دارد به اجتهاد پردازد و قاعدهٔ ملازمه (کُلُّ ما حَکَمَ بِهِ العقلُ حَکَمَ بِهِ الشّرعُ...) را می‌توان به تأیید این نظر گواه آورد. نکته‌ای که در اینجا باید یادآور شوم این است که تاکنون در فقه امامیّه از عنصر عقل چنانکه شاید و باید بهره‌برداری نشده است و احکام عقلی را تنها در مستقلّات عقلیّه

---

۱ ـ الاحکام فی اصول الأحکام، اثر سیف الدین آمدی، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۱، چاپ قاهره(مؤسسهٔ الحلبی و الشرکاء للنشر و التوزیع).

(همچون قبح ستمگری و حسن دادگری) حجّت شمرده‌اند که چندان نیازی بدانها (بلحاظ اطّلاع از حکمشان) نداریم زیرا در این قبیل موارد به اندازهٔ کافی ادلّهٔ سمعیّه یا نصوص شرعی در دست داریم. اگر ما در آنجاکه شرع ساکت است به حجیّت حکم عقلی و مصلحت جویی آن مطلقاً تن در دهیم بسیاری از دشواریهای اجتماعی خود را حل خواهیم کرد و اگر بپذیریم که شارع، عقل را در جای خود حجّت دانسته است احکام عقلی، رنگ شرعیت به خود می‌گیرند و نقض آنها مشکل می‌شود. مثلا"کتاب و سنّت از ثبت عقد نکاح (یا ثبت طلاق) ساکت است، اینک اگر دولت اسلامی برای حفظ مصلحت، ثبت آن دو را در دفاتر رسمی لازم شمارد، البتّه تخلّف از آن جایز نیست.

در اینجا باید افزود که قانونگذاری عقلی حتّی المقدور به صورت فردی و خودسرانه نباید انجام پذیرد و آنچه که قرآن و سنّت در این باره ما را بدان راهنمایی کرده‌اند حجّیت «عقل شورایی» است(نه عقل فردی) چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: أمْرُهُم شوریٰ بَیْنَهُم (الشوریٰ: ۳۸) و نیز از عبدالله بن عبّاس مأثور است که از رسول خدا پرسیدند: کیفَ نَفْعَلُ إذا جاءَنا أمْـرٌ لم نَجِدْهُ فی کتابٍ وَ سُنَّةٍ؟ یعنی: « هنگامی که برای ما کاری پیش آید که حکم آن را درکتاب و سنّت نیافتیم، چه کنیم؟» پیامبر خدا فرمود: سَلوُاالصّالِحینَ و اجْعَلوُهُ شُوریٰ بَیْنَهُم.[۱] یعنی: « از اهل صلاح بپرسید و آن را در میانشان به شوریٰ گذارید» و اهل صلاح، کارشناسان با تقویٰ، هستند که در هر رشته با رایزنی یکدیگر، باید مشکلات را حل کنند. ممکن است کسی ادّعا کند که ما به هنگام نیافتن نص در احکام شرعی، به «اصل برائت» یا «أُصالة الإِباحة»

۱ - إحیاءُ علومِ الدّین، اثر ابوحامد محمّد غزالی طوسی، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۱، چاپ لبنان (دارالمعرفة للطباعة والنشر).

روی می‌آوریم و لزومی ندارد که به مصلحت عقلی تن در دهیم! پاسخ این است که اصل برائت یا اباحه در جایی جریان دارد که علاوه بر فقدان نصوص، مرجّحات عقلیّه نیز وجود نداشته باشد وگرنه، حجّیت عقل ساقط می‌شود و در بسیاری موارد که به قانونگذاری نیاز پیدا می‌کنیم، معطّل می‌مانیم. مثلا" ثبت احوال و صدور شناسنامه برای افراد، شرعاً منصوص نیست ولی عقلا" برای نظم امور کشور لازم است اینک اگر ما بخواهیم در اینجا به اصل برائت یا اباحه متمسّک شویم و از ثبت اسناد و تسجیل مشخصات خودداری ورزیم به مفاسدی مبتلا می‌شویم که بر عقلاء مخفی نیست یا لااقل از فوائد قابل توجّهی در ادارهٔ امور کشور محروم می‌مانیم.

از جمله مؤیّدات ما در بهره‌گیری بیشتر از عقل آن است که فقهاء در اثبات لزوم اجتهاد گفته‌اند: «رویدادهای روزگار نامحدود است و نصوص شرعی محدودند، ناگزیر باید به اجتهاد روی آورد.» این سخن درست است با این توضیح که پیامبر بزرگوار ما به مصداق قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُم يُوحىٰ إِلَيَّ (فصّلت : ۶) هم جنبهٔ بشری داشت و هم به درجهٔ وحی و رسالت نائل شده بود. هر کدام از این دو جنبه، اقتضاء و درخواستی دارند. از جنبهٔ بشریِ پیامبر، کارهایی چون خوردن و آشامیدن و خوابیدن و راه رفتن و اندیشیدن و امثال این امور را باید توقّع داشت و از جنبهٔ رسالت او، ابلاغ معارف الهی و احکام خداوندی را باید انتظار داشت. و از اینجا نتیجه می‌گیریم که آنچه در کتب حدیث از «شمائلُ النبیّ» و اوصاف مشی و نوم و أکل و شرب ... رسول خدا (ص) آمده، همگی احکام وحی و فرمان آسمانی نیست و نباید آنها را با اموری که پیامبر به نام دیانت و شریعت به مردم عرضه داشته، بیامیزیم. مثلا" نباید گمان کنیم اخباری که در طبّ از رسول خدا (ص) رسیده لزوماً آخرین و بهترین راه علاج بیماریهاست بلکه پیامبر خدا (ص) نتیجهٔ

تجربیّات طبّی محیط خود را بیان فرموده است. پیامبر خدا(ص) حتّیٰ در پاره‌ای از امور اجتماعی، به‌کمک تجارب و آگاهی‌های خویش (و نه بیاری وحی) دست به کاری می‌زد، مثلاً در غزوهٔ «بدر» دستور فرمود که سپاهیانش در محلّی فرود آیند و موضع بگیرند. یکی از یاران وی (حُباب بن مُنْذَر) پرسید: یا رسولَ اللهِ أَرَأَیْتَ هٰذا اَلمنْزِلَ أَنْزَلَکَهُ اللهُ لَیْسَ لَنا أَنْ نَتَقَدَّمَهُ أَمْ هُوَ الرَّأيُ و الحَرْبُ و المکیدَةُ؟ یعنی:« ای پیامبر خدا، به من خبر ده آیا اینجا محلّی است که خدا بتو دستور داده تا فرود آیی و ما حق نداریم از آن پیش رویم یا این کار، نتیجهٔ رأی شخصی و تدبیر جنگی است؟» پیامبر فرمود: بَلْ هُوَ الرَّأيُ و الحَرْبُ والمکیدَة [1]! یعنی: «نه، اینکار بنابر رأی شخصی و تدبیر جنگی است». آن مرد گفت: پس چون توقّف در اینجا به فرمان خدا نیست، من جایگاه بهتری را برای موضعگیری سراغ دارم. پیامبر اکرم(ص) پس از ملاحظهٔ امر، رأی او را پسندید و با سپاهیانش بدانجا منتقل شد. این قبیل آثار تاریخی با مفاد قرآن کریم نیز موافقت دارد چنانکه به پیامبر گرامی دستور می‌رسد که: شاوِرْهُمْ فی الأَمْر (آل عمران: ۱۵۹) یعنی: « در کارها با ایشان (یارانت) مشورت کن». این آیهٔ کریمه به روشنی نشان می‌دهد که همهٔ اقوال و اعمال پیامبر (ص) مولود وحی نبوده است زیرا در وحی و امر خداوندی، جای مشورت با غیر نیست! بنابراین یکصد و چند مجلّد ازکتاب «بحارالانوار» که از پیامبر و عترت او گزارشهای انبوهی را آورده است، تماماً وحی الٰهی و احکام شریعت شمرده نمی‌شود بلکه بسیاری از بخشهای آن از احوال شخصیّهٔ پیامبر گرامی(ص) و آل اطهارش(ع) حکایت می‌کند.

با کاهش روایات فقهی، دایرهٔ نفوذ عقل در قانونگذاری فراختر می‌شود

---

۱ - السّیرة النّبویة، اثر ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲، چاپ لبنان (دار إحیاء التراث العربی).

بویژه اگر از اخبار ضعاف صرفنظر کنیم و احادیثی را که با متن قرآن مجید سازگار نیست بدور افکنیم چنانکه رسول اکرم(ص) و خاندان گرامیش (ع) در روایات قطعی‌الصّدور و متواتر، سفارش فرموده‌اند.[۱] در این صورت ما مسلمانان خواهیم توانست با توجه به راهکارهای عقلی و تجربی (پس از بهره‌گیری از کتاب و سنّت) مشکلات خود را در دنیای جدید حل کنیم و به یاری خداوند - تعالیٰ شأنه - با گامهای استوار پیش برویم.

در اینجا نمی‌توان بیش از این، بحث «نوگرایی در اجتهاد» را به تطویل برد و همهٔ ضوابط آن را به تفصیل نشان داد به ویژه که کتاب گسترده‌ای در این باره در دست تألیف است نَسْأَلُ اللهَ العظیمَ التوفیقَ و التَّسدید.



۱ - شیخ انصاری(ره) در « فوائد الاصول» در باب حجّیة الظّن، اخبار مزبور را متواتر شمرده است.